

[www.mahnaaz.com](http://www.mahnaaz.com)

# امیر کبیر و ایران

نوشته

دکتر فریدون آدمیت



در میان همه رجال اخیر مشرق زمین  
که نامشان ثبت تاریخ جدید است  
میرزا تقی خان امیر کبیر بی همتاست

ربرت واتسون

نشر از شرکت خوارزمی

امیر کبیر

## گزینشی به اختصار

تقدیم به فرزندان ایران زمین

و

با سپاس از استاد ارجمند فریدون آدمیت

( نیلوفر شمیرانی )

در یکی از محله های فراهان عراق ، بنام هزاوه ، فرزندی چشم به جهان گشود که تاثیر بسزائی بر تاریخ میهن ما بر جای گذاشت . نام او را " محمد تقی " نهادند که به مرور نام محمد از او حذف شد و به " میرزا تقی خان " شهرت یافت . خانواده پدری و مادری او از طبقه پیشه ور بودند . پدرش " کربلائی محمد قربان " نام داشت و اهل فراهان بود . کربلائی ، نخست آشپز میرزا عیسی ( میرزا بزرگ ) قائم مقام اول بود . مادر میرزا تقی خان را به نام " فاطمه " یا " فاطمه سلطان " شناخته اند . او دختر استاد شاه محمد بنا اهل فراهان بود .

سال تولد میرزا تقی خان را بر اساس ماخذی که استاد آدمیت در کتاب امیر کبیر و ایران به تحریر در آورده به سال هزار و دویست و بیست و دو ، یا حداکثر یکی دو سال پیشتر بوده است .

فراهان همچون تفرش و آشتیان و گرگان ، مجموعاً کانون واحد فرهنگ دیوانی و اهل قلم بود . از این نظر میرزا تقی خان نماینده فرهنگ سیاسی همان سامان است . در آن زمان طبقه خواص و اعیان در سرپرستی گماشتگان و وابستگان خود نوعی تعهد و مسئولیت می شناختند ، خانه زادان را به چشم فرزندی نگاه میکردند و هر گاه در میانشان اطفال زیرکی می یافتند ، آزادوار به تربیت شان بر می آمدند و آنها را با فرزندان خویش پیش معلم سر خانه به درس خواندن می گماشتند و تبعیض روا نمی داشتند . نمونه تما عیار آن امیر

کبیر است که شخصیت او نمودار میراث تربیت میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که هر دو وزیر بزرگ عباس میرزا بودند . میرزا تقی خان ، زیر دست قائم مقام فن منشی گری آموخت و شیوه او را سرمشق خویش قرار داد . او دو بار ازدواج کرد . زن اولش ، دختر عمویش بود که نام او را " جان جان خانم " ذکر کرده اند و از او یک فرزند پسر و دو فرزند دختر داشت . زن دوم امیر " ملکزاده خانم " ملقب به " عزت الدوله " یگانه خواهر تنی ناصر الدین شاه بود . فداکاری های این شاهزاده خانم در دوره تبعید و آخرین روز های زندگی شوهرش ، در خور ستایش است . حاصل این ازدواج دو فرزند دختر بود .

میرزا تقی خان برادر کهنتری داشت بنام " میرزا محمد حسن خان " که او نیز در دستگاه قائم مقام پرورش یافته و در خدمت دیوان بود . در حدود سال هزار و دویست و پنجاه که میرزا تقی خان " مستوفی نظام گردید ، برادرش به شغل " احکام نویسی نظام " گماشته شد و در سال هزار و دویست و پنجاه و نه ، که وزیر نظام به سفارت ارزنة الروم رفت ، نیابت وزارت آذربایجان را به برادرش سپرد . و در سال هزار و دویست و شصت و چهار ، حسن خان ، رسماً " نایب وزیر نظام " آذر بایجان گردید . امیر در زمان صدارت ، مقام وزارت نظام آذر بایجان را به برادرش سپرد .

در هوش نابغه ای بود . پشتکاری شگفت آور داشت . درستی و راست کرداری از مظاهر دیگر استحکام اخلاقی اوست . از این نظر فساد ناپذیر بود . دلیر و جسور بود . رفتاری متین و سنگین داشت . چشمانی گیرا و سخت نگر داشت . به شخصیت خویش مغرور بود و نسبت به کار دانی و صفات بر جسته اش آگاه . اما تعجب اینکه نامجو و شهرت خواه نبود . او را به مناعت طبع می شناختند که از مظاهر غرور نفسانی اش بود و به خواری تن در نمی داد . قدرت روانی داشت و بگام خطر خونسرد و بر مغز و اعصابش حاکم بود . حق شناس بود . در اوج قدرت ، از مخدومش به " مولای من قائم مقام " یاد

می‌کند . سخن کوتاه می‌گفت و کوتاه می‌نوشت . اساساً مجال پر حرفی و پر نویسی نداشت . ساده نویسی شیوه اش بود . چند کلمه از عادتش بگوئیم : غلیان می‌کشید ، تکالیف شرعی را انجام میداد . نماز می‌گذارد ، روزه می‌گرفت و زیارت عاشورا می‌خواند . رویهم رفته تندرست بود و نشانه آن نیروی فوق‌العاده کار اوست . کمتر در درون خود آسوده و آرام بود . انفعالات نفسانی اش نوسانهائی داشت و گاه حالت غم زدگی و افسردگی روانی بر او استیلا می‌یافت . اینگونه زیر و بم‌های تند روانی را در احوال بسیاری از مردان داهی روزگار می‌خوانیم . دیگر جنبه انسانی امیر ، مهری است که نسبت به مادرش در دل داشت .

در میان نویسندگانی که امیر را دیده‌اند ، گویا تنها " بی‌نینگ " جهانگرد انگلیسی است که چهره و اندام او را وصف کرده است . امیر را درشت و تنومند ، خوش‌قیافه و با سیمائی گشاده و هوشمند وصف کرده است ... لباسش جبه بود و دستور داده بود که منشیان نیز همیشه جبه بر تن کنند . هیچ نویسنده خودی و بیگانه‌ای نیست که درباره او چیزی نوشته باشد و از زیرکی فوق‌العاده و نیروی فکر و ذهن فرهیخته او سخنی نگفته باشد .

" واتسون " منشی سفارت انگلیس می‌نویسد : امیر نظام به همان اندازه پرکار بود که غیرت مسئولیت داشت ، روزها و هفته‌ها می‌گذشت که از بام تا شام کار میکرد و نصیب خود را همان وظیفه مقدس می‌دانست .

قائم مقام در مورد او چنین می‌نویسد : حقیقت ، من به کربلائی قربان حسد بردم ، و بر پسرش می‌ترسم ... این پسر ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد .

ربرت واتسون : در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است ، میرزا تقی خان امیر نظام بی‌همتاست ، دیو جانوس روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت . به حقیقت سزاوار است که به عنوان " اشرف مخلوقات " بشمار آید . بزرگوار مردی بود .

ربرت کرزن : میرزا تقی خان ورای هر گونه قیاسی ، بر جسته‌ترین نمایند

گان چهار دولت بود که در کنفرانس ارزنة الروم گرد آمده بودند ... " میرزا تقی خان متهم به هیچ گناهی نبود . شاه با کشتن خیانتکارانه او ، یکی از شریف ترین و پاکدامن ترین خدمتگزارانش را به تحریک رسواترین و فرومایه ترین افراد معدوم ساخت "

وزیر مختار انگلیس : " پول دوستی که خوی ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است "

رضا قلی خان هدایت : " به عشوه و رشوه کسی فریفته نمی شد " .  
دکتر پلاک اتریشی : " پول هائی که می خواستند به او بدهند و نمی گرفت ، خرج کشتنش شد " .

در پاکدامنی و فضیلت اخلاقی امیر بیش از آنچه نقل کردیم ، نمی توان گفت . در میان همه فرمانروایان دو قرن اخیر ایران شاید یک نفر دیگر را بتوان به صفت " فساد ناپذیری " وصف کرد . اکثر آنان مردمی طرار بودند که هستی و ثروت ملتشان را بر باد دادند و بر ملک و منال خود افزودند ، و نام ننگین خود را ثبت تاریخ فرمودند .

اهمیت مقام تاریخی امیر به سه چیز است : نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید ، پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی ، اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی . پایه شخصیت میرزا تقی خان پیش از آغاز خدمت دیوانی ریخته شد و پا به پای خدمات دولتی و ماموریت‌های سیاسی او تکامل یافت . در نخستین مرحله که از تحصیل مکتب سر خانه قائم مقام فارغ گشت ، خط و ربطی پیدا کرد ، به رسم زمان مقداری تاریخ و ادبیات فارسی و عربی آموخت و فن حساب و سیاق یاد گرفت . تا اینجا بهره ای از دانش جدید نداشت اما مهمتر از همه چیز استعدادش در سرای قائم مقام شکفته شد ، منش و خوی استوارش نیز به حد زیادی مدیون پرورش در آن خاندان است .

درس سیاست را در دستگاه حکومت ولیعهد عباس میرزا آموخت و به

اصلاحاتی که به دست او و وزیرانش میرزا بزرگ و میرزا ابو القاسم انجام می گرفت توجه و معرفت یافت. از آن گذشته چون به خدمت استیفای نظام پیوست با خبرگان نظامی و دیگر ماموران اروپائی که در تبریز گرد آمده بودند ، سر و کار یافت ، ذهن تیز و زود باورش نیرو گرفت . در آن هنگام که به وزارت آذربایجان رسید ، در کار سیاست بسیار ورزیده و ماهر بود . زبان ترکی را که بر اثر اقامت در تبریز یاد گرفته بود ، در مدت چهار سال سفارت در عثمانی تکمیل کرد و با نماینده آن دولت به زبان ترکی اسلامبولی بدون مترجم گفتگو می نمود .

سر چشمه دیگر اندیشه ترقیخواهانه امیر را ترجمه کتاب های خارجی می ساخت . خاصه آثار فرانسوی . در سفارت ارزنة الروم نیز برخی از همان کتاب ها را گرد آورد و مترجم خود ژان داود را به ترجمه آنها گماشت . از مجموع آنها کتاب مفصل ارزنده ای در احوال تاریخی و جغرافیائی و سیاسی و اقتصادی جهان ، به دستیاری منشی او دبیر الملک فراهانی تالیف گردید . امیر خود بر این کار نظارت داشت .

امیر کبیر از نظر رابطه اش با اجتماع نماینده روح زمان بود و روح تاریخ زمان را بیداری مشرق در برخورد استیلای مدنیت مغرب می ساخت و آن تمدنی بود عالمگیر که روز بروز بر نیروی تحرکش افزود و تعادل نسبی شرق و غرب را در قرن دوازدهم هجری ( هجدهم میلادی ) درهم فرو ریخته بود . در قرن هجدهم که تاریخ مغرب زمین عصر روشنائی و بسط دانش و تجسس علمی بود ، سرتاسر مشرق زمین را ناسامانی ، نایمنی ، بی دانشی ، جنگها و کشمکش های داخلی فرا گرفته بود .

وقتی که به دبیری هیات نمایندگی ایران همراه خسرو میرزا به روسیه رفت و ده ماهی در آنجا گذراند ، در اوان جوانی و هنوز لوح ضمیرش پاک بود . مشاهده پیشرفت های جامعه ای که تا یکصد و بیست سال پیش از آن در تاریکی بسر می برد و اکنون به سروری رسیده ، در آئینه خاطر میرزا تقی مثل دیگر همراهان تاثیر بخشید . شناخت این تجربه حسی در رابطه با نقشه

اصلاحات بعدی او بسیار با معنی است .

میرزا تقی با جریان اصلاح طلبانه دیگری که بر خورد مستقیم داشت ، جنبش دوره " تنظیمات " عثمانی است . در سفارت چهار ساله خود به ارزنة الروم ناظر تحول سیاسی و اجتماعی کشور همسایه بود . اما تاثیر تنظیمات را در ذهن و اندیشه او نباید گزاف دانست و نه در ارزش ماهیت آن زیاده روی کرد .

یکی از منابع اطلاعات میرزا تقی خان ، روز نامه های خارجی بود که به دستور او از کشور های فرانسه و انگلیس و روس و اتریش و عثمانی و هندوستان می رسید . " برجیس " انگلیسی مامور ترجمه قسمتی از آنها بود و میرزا عبدالله " ترجمه نویس " تحریر میکرد . این ترتیب را از آغاز صدارتش نهاد و گزارش های " ترجمه روزنامه " را بصورت جزوه ای برای امیر فراهم می نمودند .

محمد شاه در ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار مرد . ناصرالدین میرزا روز یکشنبه هجدهم شوال تاجگذاری خود را در تبریز اعلام کرد . روز بعد همراه وزیر نظام ، با سپاه کافی رهسپار پایتخت گردید . پس از شش هفته به تهران رسیدند .

چون شاه و امیر نظام به تهران رسیدند ، بر همه آشکار گشت که صدر اعظم آینده ایران میرزا تقی خان است . شب شنبه بیست و دو ذیقعدده هزار و دویست و شصت و چهار ناصر الدین شاه به تخت سلطنت نشست . همان شب لقب " اتابک اعظم " به اسم میرزا تقی خان افزوده شد و از این تاریخ او را به جلیل ترین القاب کشور ، یعنی " امیر کبیر اتابک اعظم " می خواندند . لقب امیر نظامی را نیز محفوظ داشت . شاه دست خطی به مضمون ذیل به عنوان میرزا تقی خان صادر نمود :

امیر نظام ،

ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی

که اتفاق افتد میدانیم . همین امروز شما را با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم و به جز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم .

زامداری ایران در آن اوان کاری خرد و آسان نبود . هر کس به عهده می گرفت مسئولیتی بزرگ به گردن داشت . نا امنی سرتاسر کشور را فرا گرفته ، شورش در اکثر ایالات برخاسته و از همه سهمناکتر فتنه سالار پسر آصف الدوله در خراسان بود که وحدت سیاسی ایران را به تجزیه تهدید می کرد . دولت مرکزی ناتوان و زبون بود و خزانه کشور تهی . بیش از یکسال طول کشید که امیر سر و صورتی به وضع بی سامان مملکت داد . شورش ها را برانداخت و زمینه اصلاح و ترقی را آماده گردانید .

دوره زامداری میرزا تقی خان به عنوان " شخص اول ایران " که در فرمان حکومتش به آن تصریح گردیده بود ، از شب شنبه بیست و دوم ذیقعده هزار و دویست و شصت و چهار تا چهار شنبه نوزدهم محرم هزار و دویست و شصت و هشت ( از نوزده اکتبر هزار و هشتصد و چهل و هشت تا شانزده نوامبر هزار و هشتصد و پنجاه و یک ) یعنی سه سال و یک ماه و بیست و هفت روز قمری طول کشید . در این مدت " پیشکار دربار همایون " و " امارت نظام " و منصب اتابکی ولیعهد و امور کشوری همه را به عهده داشت . در بیستم محرم از همه آن شغلها عزل گردید مگر امارت نظام که تا پنج روز بعد همچنان در دست او بود . در تاریخ چهارشنبه بیست و پنجم محرم هزار و دویست و شصت و هشت از این شغل هم برکنار گردید ، هیچ کار و لقب و منصبی دیگر نداشت .

از نظر تشکیلات سیاسی ایران ، مقام رسمی میرزا تقی خان باید به درستی شناخته شود . حکم " صدارت " هیچگاه به نام امیر صادر نگشت . همچنانکه قائم مقام چون به زامداری دولت محمد شاه رسید ، همان عنوان " قائم مقامی " را برای خود نگاه داشت ، میرزا تقی خان هم به عنوان



" امیر نظامی " قناعت ورزید ، اما در معنی اختیارات رسمی و قانونی او از " صدارت " گسترده تر بود ، از آنکه امور لشکر و کشور هر دو را بطور مطلق در دست داشت .

در نظام سیاسی ایران دستگاه صدارت نماینده قدرت سلطنت بود و صدر اعظم وکیل مطلق پادشاه . اما حد اختیار و اقتدار صدر اعظم در اداره دولت ، بستگی داشت با شخصیت سیاسی او در رابطه با قدرت شهریار وقت . در نظام سیاست ایران به میرزا تقی خان ، اصل اختیار نامحدود همچنان دست نخورده ماند ، گرچه حکومت مملکت یکسره به امیر واگذار گشته بود . امیر " ذوالریاستین " بود . و شاه در فرمان خود او را " مسئول ها خوب و بدی " دانست که در کشور روی دهد . گرچه او قدرت دستگاه صدارت را به حد اعلائی آن رسانید و تمام تصمیم های مهم از خودش بود ، اما بسیار نادر اتفاق می افتاد که در آن تصمیم ها تصویب شاه را لازم نشمرد .

با مرگ محمد شاه دستگاه نیمه استوار دولت در هم فرو ریخت . میراثی که گذاشت خزانه خالی ، بی سر و سامانی دستگاه دولت و آشفتگی سرتاسر کشور بود مگر خطه آذربایجان که به دست وزیر نظام انتظام داشت . به علاوه ناتوانی حکومت ، مداخله روس و انگلیس را در امور کشور به حد رسانید . شاه و وزیر هر دو مسئول این اعمال بودند . محمد شاه نه سلامت عقل داشت و نه مزاجی تندرست ، به وزیرش ارادت صوفیانه می ورزید . حاجی میرزا آقاسی در فن حکومت ناشایسته و در عین حال بامبول زن و جاه طلب بود . این پادشاه بود و آن هم صدر اعظمش .

امور دولت شامل چند قسمت عمده بود :

پیشکاری دربار ، امارت نظام ، استیفا ، امور دول خارجه ، امور داخله و دیوانخانه .

به موجب منشور سلطنت ، پیشکاری دربار همایون و امارت نظام ( کلیه امور لشکری و دفاعی ) و امور کشوری ( یعنی هرچه غیر نظامی است ) همه به مسئولیت امیر سپرده شد. از این رو از لحاظ سیاسی ، دستگاه صدارت در روزگار امیر بالقوه و بالفعل ، اختیار قدرت استثنائی یافت. و اینکه امیر را " ذوالریاستین " و " امیر لشکر و وزیر کشور " خوانده اند ، دلالت بر همین معنی دارد .

میرزا تقی خان که به امور سیاست خارجی بسیار توجه داشت ، دستگاه وزارت امور خارجه را توسعه داد . تاسیس سفارتخانه های دائمی در لندن و پترزبورگ و ایجاد قنصلگریها ئی در بمبئی و در عثمانی و قفقاز از اوست. مصلحت گذاران و قنصلان ایران با دستورهای کتبی به ماموریت می رفتند و مسئولیت داشتند گزارش های مرتبی به تهران بفرستند. دیگر اینکه هیأتی از مترجمان زبان های خارجی بوجود آورد و به تربیت مترجم دست زد . در آن زمان گردش امور دولت در دست طبقه دیوانیان و اهل قلم بود .

بیشتر بزرگان دولت و درباریان با امیر و اندیشه های او سر ستیزی داشتند ولی صنف منشیان و مستوفیان قدر او را می شناختند و تعبیر " نظم میرزاتقی خانی " از آنان است . در میان اهل دولت پاره ای مردم کاردان بودند که از همکاری صمیمی با امیر دریغ نداشتند مانند مشیر الدوله ، محمد رضا خان فراهانی ( برادر زاده میرزا بزرگ قائم مقام ) وزیر لایق آذربایجان ، چراغعلی زنگنه ، عباسقلی خان جوانشیر و سلیمان خان افشار . اما برای پیش بردن نقشه اصلاحات خود نیازمند طبقه جوان فکر فعال بود . نه فقط چنین طبقه ای هنوز تشکیل نیافته بود ، بلکه چنان افرادی انگشت شمار بودند . از این نظر میرزا تقی خان بر روی هم ، دست تنها و بی یار و یاور بود و این خود یکی از عمده دشواریهای دولت او بود .

ماهیت حکومت امیر را نمونه ای از " استبداد منور " شناخته اند . خیر خواهی و دادپرووری امیر و اینکه " طبقه زارع را از ستمگری های گذشته عمال دولت رهائی بخشید " - مایه عزت و اعتبارش در میان اصناف ملت گشت . از این نظر نیز از فرمانروایان معدود تاریخ ایران است که در نهایت اقتدار ، محبوب جمهور مردم بود و ریاستش را به جان و دل می خریدند .

یکی از معانی شگرف دولت امیر همین است که قدرت را در راه سوء بکار نبرد . اما برای اجرای نقشه اصلاحات دامنه دارش در وضع و حالت اجتماعی زمان ، جبر غیر قابل پرهیز و بلکه شرط ضروری بود . از امیر کبیر و ایران گذشته - اساسا در مورد هر جامعه وامانده و عقب افتاده دیگری ، تحولات تند و سریع بدون عامل جبر امکان پذیر نبوده و نیست . ولی نکته اصلی این است که قدرت به نحو صحیح اعمال گردد و امیر چنین کرد .

ممکن است برهان آورد که زمانه امان نداد که قدرت صالح میرزا تقی خان تغییر ماهیت دهد و به قدرت طالع بدل شود و به فساد انجامد . شاید چنین باشد زیرا از فطرت آدمی و ضعفهای نفسانی بی خبر نیستیم و می دانیم که قدرت در اصل ، فسادپور است . اما ما با واقعیات و امورمتحقق تاریخ کار داریم . واقعیت این است که قدرت ، خوی او را فاسد نکرد .

مفهوم " نظم میرزا تقی خانی " در دولت نیرومند مرکزی که تاسیس کرد ، نیک متجلی است . در دوره قاجار هیچگاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسید و هیچگاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت . مقام تاریخی میرزا تقی خان را در چند جهت اصلی می شناسیم :

یکی اینکه نماینده ناسیونالیسم ایرانی است در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپائی . دیگر اینکه نماینده اصلاح سازمان سیاسی است و

اصلاحگر اخلاق مدنی . و سوم اینکه مروج دانش و فرهنگ و صنعت جدید غربی است . کارنامه خدمت امیر بر این سه پایه اصلی نهاده شده و وجهه نظر ملی او بر هیات مجموع اعمال و افکارش سایه افکنده .  
دکتر پلاک اتریشی می گوید : میرزا تقی خان " مظهر وطن پرستی است که در ایران اصل مجهولی است . "

محور اندیشه های امیر اصلاح و ترقی بود و مدار آن گسترده و تقریباً همه جانبه :

در جهت اصلاحات عمومی : مصمم گشت که تشکیلات اداری کشور را یکسره اصلاح کند ... خرید و فروش حکومت ولایات را بر اندازد . طبقه دهقان را از ستمگری های گذشته آزاد نماید و اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد . پس مالیه و خزانه مملکت را سر و سامان داد . از مواجب و مستمری های گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیان کاست . برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد . بر عایدات دولتی افزود و میان دخل و خرج دولت موازنه برقرار نمود .

در اصلاح نظام جدید : مشاقان نظامی اروپائی استخدام کرد ، به تربیت صاحب منصبان پرداخت ، فوجهای تازه درست کرد و حتی از ایلات و عشایر سرحدی ، هنگ نظامی جدید ایجاد نمود . سالخو های دائمی مرزی برقرار ساخت . کارخانه های اسلحه سازی و توپریزی احداث کرد . لباس متحد الشکل نظامی برای سربازان و صاحب منصبان ترتیب داد . درجه های نظامی را تحت قانون جدید مشخص گردانید . در تاسیس نیروی بحری ، چند کشتی سفارش داد و برای کشتی های دولتی و بازرگانی بیرق مخصوص درست کرد .

در اصلاح دستگاه عدالت : دیوانخانه و دارالشرع را بر اصول تازه ای بنیاد نهاد . امور عرفی و شرعی را از هم جدا ساخت . اقلیت مذهبی زردشتی و

مسیحی و یهودی را از اجحافهای شرعی رهانید . آئین آزار و شکنجه را ممنوع گردانید . رسم بست نشستن را شکست و حکومت قانون را استوار گردانید .

در اصلاح اخلاق مدنی : رشوه خواری و دزدی و پیشکش دادن حکام و دیوانیان و سیورسات لشکریان را برانداخت . تملق گوئی و القاب و عناوین ناپسندیده

اهل دولت ، و مدیحه سرائی را منسوخ نمود . هرزگی و لوطی بازی و قداره کشی و عربده کشیدن مستانه در کوی و برزن را از بین برد . خواست قمه زدن و برخی از عادات مرسوم ایام سوگواری عاشورا را نیز براندازد ، اما کامیاب نگردید .

در اصلاح امور شهری : چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت . قانون تذکره دادن را بنیان گذارد . آبله کوبی را تعمیم داد . جزوه هائی در مبارزه با آبله و وبا ، میان مردم و ملایان منتشر نمود . یخچال ها را از آلودگی پاک کرد . به سنگفرش کوچه ها پرداخت . نخستین بیمارستان دولتی را بنا کرد . برای حرفه پزشکی امتحان طبی مقرر ساخت . کر و کور و گدای شهر را جمع کرد . از نهر کرج آب به تهران جاری نمود و قانونی برای تقسیم آب نوشت . در بیرون شهر تهران خانه های تازه ای ساخت . در همه شهرها قراولخانه تاسیس نمود و حتی به مرمت بناهای تاریخی توجه داشت .

در نشر دانش و فرهنگ نو : مدرسه دارالفنون را بنا کرد . از فرنگستان استادان قابل توجهی استخدام نمود . به ترجمه کتاب های اروپائی در پاره ای از فنون جدید پرداخت . چاپخانه های جدید را توسعه داد . روزنامه وقایع اتفاقیه را تاسیس نمود . هیاتی از مترجمان زبان های خارجی تشکیل داد و باب روزنامه های فرنگی را به ایران باز کرد .

در رواج صنعت جدید : کارخانه های مختلف صنعتی و پارچه بافی ایجاد کرد . از اهل فن چند نفری را به روسیه فرستاد که صنایع غربی را بیاموزند . در رقابت با کالاهای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت نمود و امتعه وطنی را معمول ساخت . به استخراج معادن دست زد و آن را تا پنج سال از مالیات معاف کرد . استاد معدن شناسی استخدام نمود و مجمع الصنایعی از مصنوعات ایرانی تاسیس کرد و محصولات ایران را به نمایشگاه بین المللی لندن فرستاد .

در توسعه کشاورزی : چندین سد بر روی رودخانه ها ساخت . زراعت بعضی محصولات جدید را معمول کرد . شیلات بحر خزر را از دست اتباع روس گرفت و به ایرانیان سپرد . به آبادانی خوزستان توجه مخصوصی کرد .

در پیشرفت تجارت : از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی نمود . بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را عملاً محدود ساخت . تیمچه امیر را بعنوان مجمع بازرگانان بنا کرد و تجارت ایران را رونق داد .

در جهت سیاست دینی : از قدرت دستگاه روحانیان کاست . با کهنه پرستی به پیکار برخاست و دستور داد به جای مدیحه و مرثیه های سست و سخیف مذهبی که از زمان صفویه مرسوم گشته بود ، اشعار نغز و دلکشی بسرایند " که خواص بیسندند و عوام نیز بهره مند شوند " . شکیبائی دینی و حمایت از حقوق اقلیت های مذهیب نیز از اصول سیاستش بود و حتی آنان را به خدمات دولتی گماشت و داخل فعالیت های مدنی کرد .

ماهیت نظم میرزا تقی خانی را شناختیم . اما آئین کهن سلطنت مطلق همچنان

بر جای بماند . گرچه دستگاه صدارت قدرت فائقه داشت ، اختیار نهائی با پادشاه بود و اراده فردی حاکم . به تعبیر دیگر ، از نظرگاه فرض سیاسی ، امیر محدودیتی بر اختیار مطلق سلطنت وارد نداشت ، گرچه مرجعیت دولت را صرفاً از جهت قانون عدالت و الزام و مسئولیت آن به مردم می شناخت .

در انتقاد اصول حکومت میرزا تقی خانی ، در نظر اول این ایراد موجه می نماید که چرا امیر در نقشه اصلاحات همه جانبه خود ، به ترقی آئین سلطنت برنیامد تا با تغییر سنت کهنه حکمرانی ، سیاست را بر بنیان تازه ای بگذارد و آن را با منطق طرح اصلاحات خود هماهنگ گرداند . این خود مایه شگفتی بود ، و ما آن انتقاد را بر دولت میرزا تقی خان روا داشته بودیم . مطالعات بعدی ما آگاهی تازه ای از زمینه اندیشه او بدست می دهد .

امیر به علم و کار آزمائی گرایش مثبتی به سبک دولت های منتظم یافته بود . و هشیارانه " خیال کنسٹیپوسیون " را در فلسفه دولت منتظم جستجو می کرد یعنی حکومت بر پایه اصول . در فرض دولت منتظم ، یک عنصر سیاسی همانا توزیع قدرت و مسئولیت اجرائی است .

از تحقیقی که کردیم در " خیال کنسٹیپوسیون " امیر ، دست کم چند عنصر اصلی دولت منتظم را می شناسیم . اول ، تعدیل سلطنت مطلقه . دوم ، توزیع قدرت در دستگاه صدارت از طریق ایجاد وزارتخانه های مختلف و تقسیم کار و مسئولیت در میان وزیران . سوم ، اجرای " حقوق ثابتہ " چون امنیت جان و مال افراد ، خواه رعیت خواه وزیر .

زمانه امان نداد که میرزا تقی خان اندیشه خود را در تاسیس دولت منتظم به اجرا درآورد . به قول خودش : " مجالم ندادند " .

سرنوشت امیر را در نظام سیاسی ایران و از همه جهات و با دید وسیع تاریخی مطالعه می کنیم .

در فلسفه سیاسی ایران ، سلطنت مظهر حاکمیت و عین " دولت " به معنی دقیق کلمه بود ، یعنی عالی ترین قدرت هیات اجتماع و حاکم بر تمام فعالیت های جامعه . و حکومت یعنی دستگاه اجرائی دولت در مقام صدارت متمرکز بود . تمیز میان اختیار دولت ( یا سلطنت ) و قدرت حکومت ( یا صدارت ) تنها مطلب نظری نیست ، مفهوم متحقق عینی دارد . اختیار فائده تعلق به سلطنت داشت و ثابت بود . قدرت صدارت ذاتا محدود بود و تغییر پذیر . به عبارت دیگر منشا قدرت صدارت همان سلطنت بود . و صدر اعظم مجری اراده پادشاه و فقط نسبت به آن مقام مسئولیت داشت .

گذشته از سلطنت و صدارت که یکی قدرت فائده سیاست را می ساخت و دیگری اداره سیاست در دستش بود - دو عامل دیگر قدرت وجود داشتند که در اصل عامل سیاسی نبودند ولی فعالیت سیاسی می کردند :

یکی نیروی روحانی که در سیاست موثر بود ، و گاه دخل و تصرف مستقیم می کرد .

دیگری ، هیات مجموع شاهزادگان و درباریان و اندرون شاه که روی هم رفته آن را " دربار " می خوانیم .

بر آن عوامل که ساخته و پرورده تاریخ و فرهنگ جامعه بودند - عامل دیگری را باید افزود و آن سیاست خارجی است . قدرت سیاست خارجی واقعیت تاریخ بود و تاثیر آن در هیات اجتماع ایران انکار ناپذیر . حقایق عینی ثابت می کند که این عنصر عرضی قدرت ، گاه بر آن عوامل طبیعی فائق می آمد و وضع سیاسی مملکت را همان تعیین می کرد .



سرنوشت امیر حاصل برخورد قدرت حکومت او بود با عوامل دیگر قدرت ،  
یعنی :

سلطنت ، دربار ، و سیاست خارجی ، منهای قدرت روحانی .  
" نیروی روحانی را مهار گردانید و از دخل و تصرف آن در سیاست  
جلوگیری کرد . در هر حال روحانیت تأثیری در سرنوشت حکمرانی میرزا  
تقی خان نداشت . "

در فلسفه " نظم میرزا تقی خانی " یک قدرت سیاسی مشروع وجود داشت و  
آن قدرت دولت یا سلطنت بود و یک قوه اجرائی قانونی می شناخت که دستگاه  
صدارت باشد. به تعبیر خودش " حقوق سلطنت " و " حقوق ریاست " عین  
حاکمیت بود . و صدر اعظم " نوکر " و " پیشکار " پادشاه . دیگر اینکه می گفت  
: چون " رسم مشورتخانه " هنوز در ایران جاری نگشته ، یگانه منشأ قدرت  
همانا سلطنت است .

در عالم مناسبات شاه و وزیر ، روش امیر به عنوان مربی نیکخواه ناصر  
الدین شاه شایان توجه است و در شناخت مقام استثنائی امیر در نظام دولت  
مطلقه ایرانی هم دارای اهمیت است. یگانه هدفش این بود که شاه فن مملکت  
داری را بیاموزد، به مسئولیت سلطنت آگاه گردد و به کارها هشیار باشد .

اندیشه سیاسی امیر مبنای عقلی داشت ، معتقد بود قدرت فائقه دولت در وضع  
تاریخی زمان ، یگانه عامل همبستگی اجتماع و قوام کشور است .  
در اصول حکمرانی امیر قدرت دولت متمرکز بود و دولت هدفی مشخص  
داشت . اعتقاد او به تمرکز قدرت عکس العملی بود نسبت به هرج و مرج  
روزگار گذشته که به ناتوانی حکومت ، نا ایمنی کشور ، شورش سرکردگان و  
مداخله عوامل داخلی و خارجی در سیاست انجامیده بود .

از سه عامل قدرت : شاه پشتیبان حکومت امیر بود و تنها نگهبان آن ، هیات اعیان دربار دشمن کینه خواه بود و در پی عزل و اعدام او می گشت . انگلیس و روس هر دو اخلاص می کردند و طالب برکناری او از حکومت بودند . قدرت امیر بر نیروی هر کدام از دو حریف و معاند می چربید . دولتش زمانی به راه تباهی افتاد که شاه از پشتیبانی او دست برداشت . نظر تاریخ نویسان ما این است که غرور میرزا تقی خان سبب نابودی او گشت . این بدان معنی است که اگر مثلاً مغرور نبود بر جای می ماند ، سخنی است بی مایه . به غور مساله پی نبرده اند که امیر محکوم نظام سیاسی ایران و نظم میرزا تقی خانی گردید ، نظمی که با نفع طبقه اعیان داخلی و نفع استعمار خارجی تضاد کامل داشت . ( تاکید از من - نیلوفر )

انگیزه اصلی در نابود کردن امیر همانا اندیشه تجدید صدارت او بود . زمامداری میرزا تقی خان به حدی درخشان بود و تاثیر آن به حدی در دل شاه ژرف بود که هیچگاه از فکر بازگرداندن او به وزارت دست بر نمی داشت . اگر آن فکر در زمان مغضوبی امیر در ذهن شاه جای داشت ، به یقین پس از چندی که خشم و بی مهری شاه فرو می نشست ، امیر از نو به دولت می رسید . این معنی بر معاندان امیر روشن بود و در پی یک هدف بودند و بس .

درباره امیر کبیر مانند اغلب مردان نامدار تاریخ ، افسانه و حکایت فراوان ساخته اند . غیر از بزرگی مقام او ، تضاد مشاهدات روزمره زندگی مردم در روزگار میرزا تقی خانی با دوره های قبل و بعد از او - و تفاوت عظیمی که میان شخصیت او با زمامداران پیش از او و پس از او وجود داشت ، فقدان امیر را در هیات اجتماع ایران محسوس تر و نمایان تر ساخت .

پاورقی :

" در دنباله این نوشتار ، قبل از اینکه به ماجرای سقوط و کشته شدن امیر  
بپردازیم . مروری خواهیم کرد به - داستان باب - و پیدایش بابیه که از یکی  
از بخش های مهم سیاست مذهبی امیر کبیر می باشد . - نیلوفر "

سیاست مذهبی امیر ، داستان باب - قسمت اول :

در این مبحث رساله های فراوان با وجهه نظر های گوناگون ، به قلم  
نویسندگان ایرانی و فرنگی انتشار یافته ، تاریخچه و عقاید آن فرقه شناخته  
گردیده ، آنچه مورد توجه اصلی ما می باشد شناختن سیاست امیر کبیر است  
در ربط با قیام بابیه .

از دیدگاه مردم آزاد اندیشی که خود را از تعصبات آزاد ساخته اند ، ساختگی  
بودن یا نبودن مذاهب و حتی ادیان معنی درستی ندارد . آنچه در تفکر تاریخی  
با معنی می باشد نقد ادیان و مذاهب و فرقه هاست در عالم دانش و اندیشه ، و  
سنجش آنها در رابطه با اجتماع و تاثیری که در تاریخ گذارده اند .

در بررسی بابیه اگر طالب واقع بینی هستیم باید سه مسئله را از یکدیگر  
تفکیک سازیم وگرنه به راه خطا می افتیم :

اصول عقاید باب - جنبه شورشی بابیت در آغاز ظهور آن - و تحول آن از  
نظر انشعاب مذهبی و آثار سیاسی که از آن پدید آمد .

اصول بابیت از نظر سیر اندیشه فلسفی و دینی معجونی است از عقاید تشیع و  
عرفان ایرانی و آرای حکمای اسلامی و یونانی که در آثار پیشینیان و فرقه  
های مختلف دینی از اوائل اسلام تا زمان نقطویان آمده اند .

میراث فکری نقطویان که سرکوب تعصب صفویان گشتند ، به شیخ احمد کسائی رسید که موسس فرقه شیخیه است . و او خود را " باب " یا واسطه امام دوازدهم می شمرد . پس از مرگ احسائی - هزار و دویست و چهل و دو - نامدارترین شاگردانش سید کاظم رشتی پاسدار همان اندیشه بود . چون سید کاظم درگذشت - هزار و دویست و پنجاه و نه - شیخیان دو تیره شدند : گروهی به دنبال حاج محمد کریم خان کرمانی قاجار رفتند و دسته ای دیگر دور حاج میرزا شفیع تبریزی را گرفتند . در واقع عقاید شیخیه مرحله مترقی آئین تشیع بود و شیخیان نماینده جناح روشنفکران شیعیان .

همان اندیشه شیخیه و اعتقاد داشتن به وجود "باب" اساس دعوی سید علی محمد شیرازی گردید که مدتی در سلک شاگردان سید کاظم رشتی درآمده بود . او خود را نخست باب امام و " ذات حروف سبعة " خواند . در دو سال و نیم آخر زندگیش عنوان " نقطه اولی " و " مظهر الاهی " را گرفت و گفت من همان قائم موعود ، و مهدی منتظر ، و امام ثانی عشر هستم . افکار سید تازگی نداشت و قسمت اعظم نوشته هایش در عالم دانش و اندیشه سخنان بی مغز و موهومات صرف است .

اگر بابیت در جهت مترقی آن نمو می یافت ، می توانست در سست کردن زنجیر های خرافات دینی ، سبک کردن تکالیف سخت مذهبی ، کاستن فشار روحانیت ، برانداختن فساد دستگاه روحانی ، و معطوف داشتن تعالیم دینی به بهبود زندگانی دنیائی - عامل موثری گردد . اما این مستلزم آن بود که به صورت جنبش اصلاح دینی ( مانند پروتستانیسیم ) ظهور یافته باشد . ولی چنین نبود . فرقه تازه ای بود ساخته عقاید کهنه گذشتگان ، و کتاب جدید شان مشحون از خرافات پیشینیان .

تا آنجا که می دانیم تاریخ باب این معنی را مسلم می نماید که سید علی محمد در پی جنگ و آشوب نمی گشت ، اساسا مرد نیک نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود . بنیانگذاران بابیه را اعتقاد آن بود که آئین جدید، عالمگیر خواهد شد و کتاب بیان ، جانشین همه کتاب های کهنه سابق خواهد شد.

کتاب بیان را سید باب آورد ، ولی رشته کار از دست خودش خارج گشت و به دست سه تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و ستیزه جو بودند : ملا حسین بشرویه ای که نخست شیخی بود و حالا " باب الباب " لقب داشت . دیگر ملا محمد علی بارفروشی معروف به " قدوس " و سومی ملا محمد علی زنجانی ملقب به " حجت " بود . آن سه نفر علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را براندازند - و با تاسیس سلطنت بابی در ایران مقدمه فتح کره ارض را فراهم آورند .

چون کار حواریان باب از دعوت دینی به شورش سیاسی کشید - پیکار دولت با بابیان امر طبیعی بود . اما دولت به عنوان دفاع از شریعت به جنگ بابیه نرفت ، بلکه از این نظر به برانداختن آن کمر بست که بابیان موضع نظامی گرفتند ، و به گشت و گشتار دست زده بودند . این مقارن بود با مرگ محمد شاه ، و آغاز سلطنت ناصر الدین شاه و روی کار آمدن میرزا تقی خان .

وجه نظر امیر را باید به درستی بشناسیم . او در پی ایجاد نظم و امنیت بود و پیش بردن نقشه اصلاحاتش . هیچ دلیلی نداریم که امیر به عنوان متعصب شیعی در صدد بر انداختن بابیه برآمده باشد . بر عکس می دانیم که از ملایان دل خوشی نداشت و سیاست او در کاستن نفوذ علما به کشمکش سخت دولت و روحانیت ، و دستگیری شیخ الاسلام و اما م جمعه تبریز انجامید . امیر دشمن کهنه پرستی و خرافات دینی بود . و خواست آئین قمه زدن و عزاداری ایام محرم را بنحوی که جاری بود ، براندازد . قانون بست نشستن در امامزاده و

مسجد و سرای ملایان را نیز منسوخ کرد .

سیاست مذهبی امیر ، داستان باب - قسمت دوم :

پس از آنکه سید باب از مکه بازگشت و دعوی خود را ظاهر ساخت ، به امر حسین خان نظام الدوله حکمران فارس او را از بوشهر به شیراز آوردند . در مجلس علمای آنجا اظهار عجز و ناتوانی کرد ، در بالای منبر نیز ادعای خود را انکار و استغفار نمود . مدتی به گوشه انزوا خزید ، تا اینکه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان او را به آنجا آورد . چند ماهی را به آسودگی گذراند . پس از مرگ معتمدالدوله علمای اصفهان شرحی به دربار نگاشتند و سیاست سید باب را خواستار شدند . میرزا آقا صوفی مشرب ، سخت نگرفت و نوشت :

دعوی شخص شیرازی از آثار " نشأه حشیش است ... و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو بفرستم . "

باب را به ماکو بردند که در حبس مؤبد بماند . اما وزیر مختار روس از بین آنکه مبادا در ناحیه مرزی قفقاز هنگامه ای برپا شود ، تقاضا نمود او را از ماکو دور سازند . پس به قلعه چهریق نزدیک اورمیه آوردند و تا آخرین روزهای زندگی در آنجا بماند .

با مرگ محمد شاه اغلب ولایات را شورش فرا گرفت که سهمناکترین آنها فتنه سالار بود . در دوره فترت ، پیشوایان بابی از فرصت استفاده کردند و در نشر پیام باب و دعوت مردم کوشش فراوان نمودند . دولت امیر که هنوز آن آشوبها را فرو نمانده بود ، با غائله بابیان مواجه گردید .

ملا حسین بشرویه ای و ملا محمد علی بارفروشی در مازندران ، ملا محمد علی زنجانی در زنجان ، و سید یحیی دارابی در یزد ، یکی پس از دیگری طغیان کردند . در واقع قیلم مسلحانه ای که سید باب از آن پرهیز داشت و از او هم ساخته نبود ، به دست آن کسان برپا شد و این معنی ظاهرا ثابت است که سید علی محمد خود دخالتی در آن ماجراجوئیها نداشت .

عکس العمل دولت در برابر طغیان بابیان سیاست قاهرانه امیر بود . پس از یک سلسله جنگهای خونین که در هزار و دویست و شصت و پنج و سال بعد ، میان لشکریان دولت و هواداران باب درگرفت ، همه سرجنیانان بابیه " بشرویه ای ، بارفروشی ، زنجانی و دارابی " در سال هزارودویست و شصت و شش کشته شدند . در آن گیرودار خون باب هم فدای ستیزه خویی اصحابش گشت . مجتهدان که به خون سید تشنه بودند و در عالم فضیلت و فکر و عمل هیچ رجحانی بر او نداشتند ، فتوای کشتن او را صادر کردند . - در واقع آن فتوا را از اول داده بودند و دولت تا حال مدارا می کرد و حاضر به اعدامش نگردیده بود - پس سید را به ریسمان بسته ، در میدان ارک تبریز در بیست و هفت شعبان هزار و دویست و شصت و شش تیرباران نمودند . و بنابر نوشته رسمی کنسول انگلیس در تبریز ، جسد او را بیرون دروازه شهر انداختند و طعمه درندگان گردید . این کاری زشت بود مثل کار خود بابیان که اسیران جنگی را دست و پا می بریدند و به آتش می سوختند .

امیر شورش بابیه را برانداخت . اما پیروان باب بیکار ننشستند و پنهانی فعالیت داشتند . تا زمانیکه اختلالی ایجاد نمی کردند ، کسی را با آنان چندان کاری نبود البته کینه امیر را در دل داشتند، کینه ای که در نوشته های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و امریکا، هنوز منعکس است . بابیان توطئه کشتن شاه و امیر و امام جمعه تهران را چیدند . ولی امیر پرده از روی آن برداشت .

در شناختن سیاست امیر این نکته بسیار با معنی است که در وهله نخست ، درصدد کشتن باب برنیامد ، بلکه خواست او را از لحاظ معنوی و روانی در نظر توده مردم ضایع و خوار گرداند و هاله افسانه ای او را تباه کند . منش ناتوان او را هم خوب می شناخت . اما اگر سید را آدم " شارلاتانی " تصور می کرد ، درواقع خطا می پنداشت .

نه ماه پس از آنکه دولت امیر بسر آمد ، بابیان توطئه دیگری برپا کردند که به سوء قصد هجدهم شوال هزارو دویست و شصت و هشت علیه ناصرالدین شاه انجامید . ولی تیر کارگر نیفتاد . به دنبال آن کشتار وحشتناکی از بابیان کردند و عده ای از سران این فرقه را به زشت ترین طرزی اعدام نمودند .

پس از آن میرزا یحیی صبح ازل جانشین باب پنهانی به بغداد رفت و چندی بعد میرزا حسینعلی به وساطت سفارت روس به برادرش پیوست . تا حدود هزارو دویست و هشتاد میان بابیان وحدت کلمه بود و همگی صبح ازل را به جانشینی باب می شناختند . از این تاریخ تا هزارو دویست و هشتاد و سه میرزا حسینعلی مدعی برادر شد و خود را موعود باب خواند . به دنبال آن بابیه به دو فرقه ازلی و بهائی منشعب گشتند .

این معنی باید دانسته شود که در پیدایش بابیه ، عنصر سیاست خارجی هیچ تصرفی نداشته ، و مانند صدها فرقه دیگر زاده فرهنگ و جامعه ایرانی بود . اما در سنجش کارنامه اجتماعی ازلیان و بهائیان ، همین اندازه به اجمال بگوئیم که از فرقه ازلی ، عناصری برخاستند که به بیداری افکار و اندیشه ناسیونالیسم و نهضت ملی مشروطیت خدمت ارزنده ای کردند . اما فرقه بهائی ، یکپارچه دستگاه بیگانه پرستی است . بهائیان از اصول " جهان بینی " سخن می رانند ، ولی در معنی مروج بی وطنی هستند .



در یک کلام ، داستان باب با دعوی امام زمانی آغاز گشت ، و به مرام بیوطنی و اجنبی پرستی انجام پذیرفت .

( باز می گردیم به سرنوشت امیر کبیر - ن.ش )

تاریخ ما پر است از شواهدی که قدرت به فساد و جنون رسید و گاه نابود گشت ، در جهت متقابل باز تاریخ گواهی می دهد که چون قدرت سالم ، درست و به حد لازم بکار نیفتاد خود را بسوخت و خاکستر شد ، و جای آن را قدرتی گرفت که تبه کار بود و نابکار . مرد سیاسی که خود را نماینده اراده و خواسته های ملی می داند و هاتف اصلاح و ترقی و پیکار علیه استعمار می شمارد ، و یا مقام پطر را در شخصیت تاریخی خود مجسم می بیند - می بایستی در برانداختن ویرانگران فتنه انگیز داخلی ، چاره ای اندیشیده باشد . اما امیر چنان اختیار و اقتداری نداشت .

چون اختیار مطلق سلطنت بر جای ماند و سلطان رزانت رای نداشت ، و مخالفان اصلاح و ترقی منکوب نگشتند ، و اخلاق سیاسی اعیان و دربار در حفظ نفع طبقاتی خود ، مثل همیشه در نهایت پستی و فرومایگی بود - سرنوشت امیر و حکومتش محتوم بود . به گفته خودش : خواستند او را " بالمره خراب ، و هم جمیع کارهای پخته را خام " گردانند . و چنین کردند .

شاه و امیر در اول رجب هزار و دویست و شصت و هفت ، رهسپار اصفهان گردیدند . و در هشتم ذیحجه به پایتخت باز گشتند . امیر به کارهای قم و اصفهان و کاشان و بروجرد سرکشی کرد . واقعه های سیاسی مهمی در این

چهار ماه رخ داد مانند حمله ترکمنان به جزیره آشوراده ، عزل مهدیقلی میرزا از حکومت مازندران ، و بستن قرارداد منع برده فروشی با انگلیس . و برای دولت امیر هم سفری بد شگون بود .

از هشتم ذیحجه هزار و دویست و شصت و هفت ، که شاه و رجال دولت از سفر اصفهان بازگشتند تا شب نوزدهم محرم هزار و دویست و شصت و هشت ، که پیام شاه مبنی بر عزل میرزا تقی خان از صدارت به او ابلاغ گردید ، چهل روز فاصله افتاد . در این مدت برای برکنار ساختن امیر از حکومت زمینه چینی می گردید . از دوره چهل روزه آخر زمامداری میرزا تقی خان ، سه نامه مهم تاریخی که به شاه نوشته ، حکایت از تغییر رابطه شاه و وزیر می کند .

فرمان شاه بر عزل امیر صادر شد .

نخست از صدارت و پیشکاری شاه برکنار گشت ، ولی مقام امارت نظام همچنان در دست او ماند . پیام شاه در سیزدهم نوامبر هزار و هشتصد و پنجاه و یک ، شب هنگام به میرزا تقی خان ابلاغ گردید . و دستخط عزل فردا صبح به امیر رسید .

علاوه بر مهد علیا و میرزا آقا خان نوری که ارکان توطئه عزل امیر را می ساختند - در صدر التواریخ نام میرزا یوسف مستوفی الممالک نیز برده شده است . امیر از وزارت کنار رفت ولی صدر اعظم تازه تا چهار روز بعد منصوب نگشت . در این فاصله هر روز یکی دو نامه بین شاه و امیر نظام رد و بدل شده که حقایق مهمی از آنها بدست می آید . شاه اظهار تاسف کرده ، در ابراز عواطف قلبی خود چیزی فرو نگذاشته ، و نمی توان پنداشت هر چه گفته ریاکارانه بوده است . حتی وزیر مختار انگلیس آگاهی یافته بود که شاه می خواسته امیر را از نو به صدارت برگزیند .

با انتصاب میرزا آقا خان نوری به مقام صدارت ، کار امیر به مرحله تازه ای افتاد ، یک قدم به سقوط نزدیکتر شد ، اما احتمال بازگشت امیر به زمامداری منتفی نبود . شاه به یاد وزیرش می گریست و چون از دیدارش شرمزده می گشت ، از او پرهیز می جست . به او می گوید : " قلب من آرزوی شما را می کند " ، تا روزی که هستم و هستی دوستت دارم ، اگر کسی بد شما را بگوید " پدر سوخته ام اگر او را جلوی توپ نگذارم " بیا " من و شما یکی باشیم و با هم کار کنیم " !

با روی کار آمدن میرزا آقا خان نوری ، قدرت صدارت نیز بر نیروی دشمنان امیر افزوده شد . به تعبیر دیگر ، تا به حال اعتماد الدوله بیشتر در کار تحریکات نهانی بود ، و با مهد علیا پنهانی همدست - اکنون خود زمام سیاست را بدست گرفته ، کارگردان معرکه بود . سرانجام میرزا تقی خان مرحله تازه ای را در پیش داشت .

صبح روز چهارشنبه بیست و پنجم محرم ظاهرا قرار بود امیر به حکومت کاشان معین شود ، ظهر آن روز اعضای سفارت روس به خانه اش رفتند ، دو ساعت بعد در حالی که اقامتگاه امیر مورد محاصره نظامی قرار گرفت ، ماموران روسی از آنجا باز گشتند ، پیش از غروب آفتاب امیر از همه مناصب رسمی و لقب اتابکی خلع شد . عزل مطلق امیر ضمن نامه رسمی در بیست و شش محرم هزار و دویست و شصت و هشت از طرف میرزا محمد علی خان وزیر امور خارجه به سفارت روس و انگلیس و عثمانی به یک مضمون اعلام شد . میرزا تقی خان به صورت " یکی از آحاد رعیت ایران " درآمد . برافتادن امیر به همان اندازه که در وضع داخلی مملکت محسوس گشت - در تغییر رویه روس و انگلیس و عثمانی نسبت به ایران

اثر مستقیم نهاد . مشیر الدوله مامور ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی گزارش می دهد : پس از عزل میرزا تقی خان ، نماینده انگلیس و روس و عثمانی روش تعدی آمیزی پیش گرفته ، حتی " اراده دارند تکلیف کنند دولت ایران بیدق را از محمره بردارد " .

شاه را دشمنان امیر محاصره کردند . عوامل اصلی توطئه عبارت بودند از : مهد علیا ، میرزا آقا خان نوری ، پسر دائی های شاه از جمله شیر خان عین الملک ایلخان طایفه قاجار ، و سردار محمد حسن خان ایروانی داماد محمد شاه .

سخنانی که بگوش شاه می خواندند از این قبیل بود :  
به نوشته واتسون " به شاه خاطر نشان کردند که تا وزیر معزول زنده است هیچ دولتی قوامی نخواهد گرفت و اگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی است باید او را معدوم گرداند .

بنابر آنچه از قول ناصرالدین شاه آورده اند ، میرزا آقاخان نوری بود که فرمان قتل را از شاه گرفت و به حاج علی خان سپرد .  
چون فرمان به دست حاج علی خان رسید ، شب را در خانه خود نگذراند ، به منزل پسرش عبدالعلی خان ادیب الملک رفت . سحرگاه با میرزا احمد نوکر مخصوصش و علی خان نایب فراشخانه که میر غضب بود ، سه نفری بطور چاپاری روانه کاشان گشتند . چون به باغ فین رسیدند ، امیر داخل حمام بود . وارد صحن حمام شدند . فراشباشی فرمان شاه را ارائه داد .  
امیر خواسته بود عزت الدوله را ملاقات کند ، یا پیغام برای او بفرستد و وصیت بکند . اعتماد السلطنه اجازه نداده بود .

سپس امیر به دلاک دستور داد رگهای هر دو بازویش را بزند و دو کف

دستش را روی زمین نهاد در حالی که خون از بازوانش فوران داشت . در این وقت میر غضب به امر فرشباشی با چکمه لگدی به میان دو کتف امیر نواخت . چون امیر در غلطید ، دستمالی را لوله کرد ، به حلق امیر فرو برد و گلویش را فشرده تا جان داد .

این جنایت بزرگ در چهلمین روز تبعید امیر و به تاریخ روز جمعه هفدهم ربیع الاول هزار و دویست و شصت و هشت صورت گرفت .

شش روز پس از اعدام امیر وزیر مختار انگلیس گزارش آن جنایت را نوشته ، گوید :

مرگ امیر نظام مایه دلسوزی بسیار شدید گشته ...  
قدرت فکر او ، وطن پرستی او ، و شوق او به سعادت ایران ستایش همه را جلب کرده است .

" همانگونه که در قسمت اول این نوشتار به تحریر درآمد ، منبع از کتاب امیر کبیر و ایران به قلم استاد ارجمند فریدون آدمیت است ."

پاینده ایران

نیلوفر شمیرانی

[iransecular@yahoo.com](mailto:iransecular@yahoo.com)









